قصص العلماء

به کوشش
محمد رضا پرزوگر خالقی و عفّت گرباسی

تهران ۱۳۸۳
نکاتی: مهدی بن سلیمان، 1382 ق.
قصص العلماء/ مهدی بن سلیمان نکاتی بیشیت مقدمه بر رژیم خاکی و علت کرباسی. شریکان: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. 1383 ق.
ISBN 964-445-559-7

فهرست منابع
1. کتابخانه ملت ایران

قصص العلماء
نویسنده: مهدی بن سلیمان نکاتی
به کوشش مقدمه بر رژیم خاکی و علت کرباسی
چاپ نخست: زمستان 1383; شمارگان: 1500 نسخه
حریم مناسب و آماده سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
لایه‌گرایی: مجو؛ چاپ: ساریگ؛ صفحات: مهرآبان
حق چاپ محفوظ است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
اداره مرکزی: خیابان آفریده، چهارراه حقایقی، جهان کردی، کوچه کمال، پلاک 4. کد پستی 1918736313
صندوق پستی: 95247، تلفن: 188751215، فاکس: 188751215

5. مرکز پخش: شرکت بانکداران کتاب، خیابان آفریده، بین خیابان‌های تاریخی و غزال، کوچه کمال، پلاک 12
کد پستی: 1918736313

آدرس اینترنتی: www.Ketabgosarco.com info@ketabgosarco.com

فرشته‌ها: خیابان اغلاب، روبروی در انتهای دانشگاه تهران تلفن: 222-1918736313

کتابخانه ملت ایران
38 - در بيان احوالات شيخ بهايي (عليه الله الصلاة)

محمّد بن حسين بن عبد القادر الحارثي العامل همذاني الجيعي، همذان، به فتح هاء، وسكون
ميم، اسم است برأي قبيلته. ومواد از حارثي أن كه، جناب شيخ منصور به حارث همذاني است
كه معروف به حارث خور است و از أصحاب أمير المؤمنين - عليه الله السلام - و اشعار «يا حاز
همذان مَن يمِّثَ يُزِّي» خطابه به أوست؛ يعني از احفاد حارث. و جنابه نسيب ش به سوى جمع
به جيم و باي منقطة موحدة در تحت و آن قريه اء است از قرا جبل عامل. آن پژرگوار، قفته
نیمه جمیل و اصولی اصل و ریاستی دان بلاپایی و در تفسیر بر فدلیل و در علم معقول، حکیم
نیبیل، علاءمة زمان، نادره اردن، مشتاق ارکان دین و مقاتن قوانین و مؤسس اساس حیل المیتین و
زیده متقدمین و متأخرین و شرق الدعسین فلك قتاه اوالین و آسان علوم آخرین، ملقّب به
بیایای، بیاء الدین و خاتم المجتهدین، قدوة محققین و متقنی متأخرین، مفتاح فلاح متفقین،
شيخ الإسلام والمسلمین، أعاق الله على روحه المراحم الابّدیة و اسمه في فضیل جناته
السیرمّیة. آن جناب در تحقیق، رئيس محققین و در تدفیق، بیشوا مدققین و در تحیرین، بای
فصاحت تمام و در تقریب و تدرس، أوّد اثام و نظفضا به حسن نظام است.
و آن جناب، از تلاهمه پدر پژرگوارش عالم بلامین و شیئ، شيخ حسين است، و شیخ در
حاشیه بر تفسیر قاضی نوشته که در خدمت آخوند ملای عبدالله يزدي که صاحب حاشیه بر
تهذیب منطق است، لعلّ ما و او وصف به علاءمة الیزدي نموده. و آخوند ملای عبدالله يزدي، در
نزو ملای جلال دولتی درس خوانده، و ملای جلال، در نزو سید سهیف درس خوانده، و ملای جلال نیز
حاشیهای بر تهذیب منطق نوشته و اسم آن را نقطة حولاکشفت و ملای عبدالله حاشیهای بر آن
حاشیه نوشته، في الحقيقة خوب نوشته. و از جمله کرامات آخوند ملای عبدالله يزدي این که، در
وقتی وارد اصنان شد. جنای قدری از شب گذشت، آخوند به توجه باطن، نظری به شهر اصبهان
نعمود، يس به ملازمان فرموده: احتمال و انتقال ما را بارکند تو از این شهر به تعجل بریون رویم؛ زیرا چندین هزار سکان شرایب می بینی که در این شهر چیده شده، خداداع-تعالی - ماهی نازل کنند و ما هم سوخته شویم. پس ملازمان، احتمال و انتقال را حمل نمودند و ملامعله سوار شده، هنوز بریون شهر ترسبه بوده که وقت سحر در رسید. آخونود دیوباره توجه نظر به شهر اصفهان کرد؛ پس به ملازمان فرموده: بگردد؛ زیرا چندین هزار سجده را می بینم که یپین شده و نمای شب می خوانند و این جهره او را می نماید. پس به مزایی که در شهر داشت، راجعی را نمود.

و از جمله کرامات شیخ بهایی این که، در اواخر عمر روزی با اصحاب خویش به قریستان اصفهان که آن را کشت فولادویند، به زیارت اله بیور رفتند، پس از اصحاب خود کناره گرفت، برسر سفر رفته، با صاحب آن فیروز، به مکانه درآمد. و اصحاب صداپیس می شنندند؛ اما کیفیت مکالمه را تپشکندند. پس شیخ بهایی - زبد بیانی - از سر برخاسته و ییاد خود را بر سر مبارک اندیخت و با احترام تکلم نمودند و به خانه معاویه كروده و حکم کرد که در خانه‌ها ی را استند و هیچکس را از دختر نادانند؛ تا تقریباً هفت هشت روز گذشته که شیخ برگزار، قانون فائی را وداع کرد. و در حس و وصیت، جسد مبارک را در خراسان، در جوار حضرت امام رضا - عليه آلی الفتحیة و إلينه - درگوشه صحن مطهر آن جناب مصدف ساختند. و این تقریب مؤلف کتاب، در سالیه که به زیارت امام رضا مشروط می شدد، در آیام اقامت در آنجا، اغلب آیام را به زیارت آن جناب مشروط می شدد.

گنگدا مسجد شاه اصفهان، به دستبارکی چند نفر از سلاتین صفره‌ها انجام ی‌پذیرفت و اتمام آن. در زمان شاه عباس شد. و جندیز در آن مسجد دارد که هر یک، هفت هزار تومان قیمت دارد. یکی، یکدان اورژه در میان طاق گنبد مسجد نصب شده که هفت هزار تومان قیمت شده. دوم، یک تخته سنگ سماق که دو درع طول و یک درع عرض دارد و در صفا و جالا جوان آیدهن حلب است. به جای هزاره در دیوار نصب کرده‌اند که هفت هزار تومان قیمت کرده‌اند. سوم، متن نلامع است از یک قطعه سنگ ممکن مجهز بر هفت، پنجه او، تقریباً می شود؛ آن را هفت هزار تومان قیمت کرده‌اند. چهارم، باب مسجد است که آن را به طلا و تقریب ساختند؛ آن نیز هفت هزار تومان قیمت شده‌اند. پنجم، زنجیری است که بر در مسجد آریمان‌داند؛ آن را نیز هفت هزار تومان به قیمت‌گذاری‌اند. و آن مسجد زمان سلطان جنّت میکان، شاه عباس انجام یافت. پس میل آن داشته که مقدس اردبیلی، آخونود مالا احمد افتخار ساکن تجفف، به اصفهان بیاید و در آن مسجد نمای جمعت با خوانند. و سلطان را به مه املای بر اندامه بوده سیم با مقدس اردبیلی، به طوری که در زمان مقدس، مسائل به سلطان نوشته بود و در عنوان آن بوده اعتیاد این عبّاس عبّاس. پس سلطان آن مراحله را ضبط کرد و وصیت کرد که او در میان کنن، پس کنندان، تا با
تاریخی‌سازی شناس و تاریخی‌سازی مهارت

در این بخش، از فرآیندهای تاریخی‌سازی شناس و تاریخی‌سازی مهارت برای پیش‌بینی و راه‌حل‌گذاری در برابر تغییرات اجتماعی و اقتصادی بهره می‌گیریم. برای این کار، نیاز به تعریف دقیق و کاملی از این مفاهیم می‌باشد. تاریخی‌سازی شناس به معنی شناسایی و بررسی تاریخی و اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برنامه‌ریزی به طور دقیق و کامل است. این کار باعث می‌شود برای پیش‌بینی و راه‌حل‌گذاری در برابر تغییرات اجتماعی و اقتصادی بتوانیم. تاریخی‌سازی مهارت دیگری است که شامل شناسایی و بررسی تاریخی و اجتماعی فردی یا گروهی در زمینه مهارتی است. این کار باعث می‌شود برای پیش‌بینی و راه‌حل‌گذاری در برابر تغییرات اجتماعی و اقتصادی بتوانیم. در این بخش، مدل‌ها و روش‌هایی برای تاریخی‌سازی شناس و تاریخی‌سازی مهارت در برابر تغییرات اجتماعی و اقتصادی بهره‌مند می‌باشند.
کرده که فاطمه، علیها السلام، پیرو رفت از دنیا و حال آن که ساعت‌های و غضن‌ماک بود برای بكر و عمر. پس من توانستم موافقت به این دو حديث نامندم در جواب، و از جواب این صحیح عاجز شدم. عالم سنی به شیخ گفت که: بگذار مرا تا امشب آن کتاب را نگاه کنم. پس آن عالم رفت.
چون صبح شد، آن عالم به نزد شیخ آمد، پس به شیخ عرض کرد که: از همیشه می‌گفتند باید تو که رافضه در ترین حديث دروغ می‌گویند، دیشب کتاب صلح مسلم را نگاه کرد، بیشرنش از بین ررق فاصله داشت و این سخن، نهایت اعتماد او به دو معارضه این دو حديث. تا اینجا کلام سید نعمت‌الله جزایی بود.

[کرامات شیخ بهایی]

و از شیخ، این کرامت مصرف است که روزی شیخ بهایی و میرفندسک در یکی از قصرهای شاهی نشسته بودند. و میرفندسک از اهلی است. ابادا بود و عرفانا بود و معروف آن بود که بدن او کیسیست و آهن و پررن و نرس را اگر به بنده او مالیندند، طلا می‌شود. و بعد از نویش آن اعمالی هند خواستند که بنده او را به ناقد کند. و وایاً خود برده به ناشنده این، فاقد قبیر از اطراف با ساروج دیدند و محکم کردن. و بعضی گوشند که سرب را آب کردند و بر اطراف قبر ریختند، تا کسی نسب نزند. میرفندسک در هنگ برود نزد سلطان آنجا و اتفاق وی را با بعضی از عهده سفری، اتفاق افتاد و در ییابان پول کرد و آپ ندشت و کلوخ مالیند. این عالی عالمه گفت که این کار تو موافق مذهب ماست؛ میر ابوالقاسم فندسکی گفت که امر رز مذهب شما پول کرد. ایضاً، سلطان هند به او گفت که: معاونی خالی مالی می‌تواند و از کتاب و حیوی است، چرا شما بر او لعنت را چاپی می‌داد؟ میرفندسک که اگر لشکر علی – عليه السلام – سیا لشکر معاونی با هم جنگ کند، تو با کدام طرف خواهی بودید؟ گفت: با لشکر علی. گفت: اگر جنگ کردند، می‌گفت که: بعد از آن که کشت‌می‌خواند، را چاپی می‌داشت. و لعنت کردند او هم خواست. میرفندسک صاحب قصدیده معرفه است:

چرخ با این اختینان نژغ و خوشن و زینبیا صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی صورت زیبای اگر با نسلمان معرفته گر بسنجی ای همان با اصل خود سیاستی و این قصدیده را می‌می‌دهد خلخلی شریحی نوشته.

مجلمل، شیخ بهایی با میرفندسک زمانی که نشسته بودند، ناگاه شیری از خیرخاره‌نشینی، زنجر خود را بایستی و رها شد و وارد همان مجلس شده که شیخ بهایی و میرفندسک نشسته بودند. پس شیخ، فی الجمله خود را جمع کرد و عباب خود را با دست نصف صورت خود را گرفت و میرفندسک هیچ حکمت نکرد. پس شیر در آن مجلس طوف نمود و پرون رفت و خیابان را از بین نکرد. و صورت آن مجلس و شیر را در عمارت هشت در بهشت در اصفهان با همان
نظر شيخ بهائي درباره صورت

و شيخ بهائي، في بعض من تألفات خوبدنوشه، است كه: در وقتي از اوقات، از من سؤال نموذاد
كه: صورت بالاتر است. يا زکریاين آدم!؟ شيخ ميگويد در جواب گفتكم: زکريا بن آدم نعيم، به
قاعده: بيد صدور برتری داشته باشد! زیراکه صورت را علمای رجال توجه نمودند; ولكن
زکریا بن آدم را درکب رجلاته توجه کردند و جلالات آیا و قرب او درنرد انته او علیهم السلام
بنان نموذادن و فگهانده که زکریا بن آدم با حضرت رضا عليه السلام هم کجاوه شدند و به مکه
رفتند و اين تن لبای جلالات اوست. پس مدتی گذشت. شبی از شبها صدوق روضي الله عنه
را در خواب دیدم و بر او سلام كردم. دیدم از امراض نموذاد، پس بعد از طبر مکالمات، عرض
کردم که: سبب امراض شما از من حسین!؟ او در جواب گفت که: از کجا بر تو معلوم شد که
زکریاين آدم بر من ترجيح دارد. پس شيخ از خواب بیدار شد.

مؤلف كتاب گوید: صورت را علمای رجال توجه نکرده اند و لیکن آن دلایل نسایرد بر
تأمل رجالیان در توجه او! زیراکه غالبًا بنای قدمای رجال، بر بستی باشی اجازه نبوده، سنما
کسی که اشتهار دارد. چنان که علی بن ابراهیم از مشایخ اجازه کلیه است و علی اجازه دارد از
پدرش ابراهیم بن هاشم قومی و ابراهیم را ارباب رجال توجه نموذادند؛ فلیذا طبقه سالمه از
علم، جزئی راک در روایی، ابراهیم بن هاشم داشت، حسن مسی دانسته؛ ولیکن امروز وقعاً
لمحقین المناخیان منندرین خبر صحیح است! به جهت این که ابراهیم از مشایخ اجازه
است و همین قادر در توجه کافی است. علی اوه که على پسر او تو توجه او مخل تأمل نیست;
اعتماد بر پدرش نموده. علی اوه کلیه که فقه اسلام و از مشایخ ثلاثه است، اعتماد بر او داشته و
تکیه روایات از او کرده. علی اوه این که ابراهیم بن هاشم، معتمد قمیان است و همین قدر در
توجه و جلالتش کافی است! زیراکه اهل قلم، همان تأثیر روایات و روایات مرسیال نقل می نمودند، او را از قلم بریون
می نمودند و کسی که في الجمله از روایش استمام عامله در انته مسی، او را از قلم بریون
می نمودند. پس اعتماد قمیان کافی است. همچنین صورت ازمشایخ اجازه و معتمد قمیان، بله
معتمد مسلمین است! لبه از مشایخ ثلاثه و کتابی از کتاب ارباع معبدة نسر و شیخ مفيد از
شاگران ایا بود. و آنگاه صورت از دعای حضرت امام حسن سکری و يا صاحب الأمر به وجود
آمد. علی اوه تکیه روايات و کتیبه تأیه، امرت و توافق و تعلیم است! لبه کار به جایی رسد
که ترضی صورت با تسمیبه به کسی، یعنی اسم کسی را ذکر کنند و رضی الله عنه دعیه، و یک ان
کس را دعیه می دانند. و همین ترضی صورت را کافی در توجه می دانند! پس توجه صورت، محل
در بیان احوالات شیخ بهاءی (علیه السلام)

ربی نیست، و چنان‌طور این سخنان را در منظومه درایه و شرح و جیبی شیخ بهاءی در درایه و حوادث شرح درایه شهید و غیر آن از تألیفاتی، ما به نحو بسیار نموذج می‌گردد. و شیخ در غالب اغلب علم، صاحب سرشه و مسلط بود و در ریاضی، ماهر و یگانه‌شیخ بهاءی.

[مجرأهای عجیب درباره شیخ بهاءی]

معروف است که شیخ بهاءی بر سنگی، مرتبی یا شکلی حک کرده و آن را در محل شیراز در سرحد ایران دفن نمود، ولی این که ناخوشی و ناپاید و نامشوق و واب به ایران دفع گردید. و از زمان شیخ تا زمان فتحعلی شا، و باه به ایران نیامد. و در زمان فتحعلی شا، شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما شیراز بوده و شاهزادگان، هر چه می‌توانست سلطنت ذکرند به فکر جمع درهم و دینار شدند. پس انگلیس، آن سنگ مفلس را به دیوازده هزار تومان خریدند از فرمانفرما و شاهزاده برای طعم نخوردن، از ایران و ایرانیان چشم پوشیده، فاصله از آن که فلیل به‌سمت گل‌الملک، پادشاهی در سرت خداست. پس در این مدت سر بلند بارنه و زدن، بعد از فروختن آن سنگ، و با به ایران آمد، و بعد از آن طاعون، و ویال الحال، در اثر سالمان، ایران از واب خالی نیست. و ایضاً شیخ، مرتبی پرکرد و در محل اصفهان دفن کرد، برای این که طاعون به اصفهان نایب. و از آن زمان تا به حال طاعون نیامد. و در سال طاعون بزرگ، همه بیاد ایران طاعون سراز، مگر که به اصفهان نرفت.

گویند که شیخ در ایام سپاه، به که سرآمد، گذارش افتاده. در انجا در پشت سنگی یا بیان ای تنشست، به تاجگاه دیده که شخصی پیدا شد و در جایی تنشست، و شیخ آن شخص را می‌دید و او شخص را نمی‌دید. پس نگاهی آن شخص گرفت که: گذا حاضر کنید. شیخ هر چه نگاه کرد، در سر آن کره مخاطب را ندید. پس نگاهی دیده که از هوا سفرهای فروند آمد، ندید آن شخص گسرده شد و وفاداری متنود از هوا باز کرد و بر روی آن سفره چیده شد. پس آن مرد به صدارت بیان گفت که: ای آن کسی که از من نگاهی بیا در زند می‌باش و گذا باز کرده، به غیر از خود کسی را ندید. پس نگاه که آن شخص، او را از سفره نموده است، از جایی برخاسته و به ندآن مرد حاضر شد و نشست با او غذا خورند. پس چون هر دو سیب شدند، آن مرد به‌سمت راکه از سفره مندهود بویه، بر زمین خرید. شیخ گفت که: چرا نمی‌خواهد که از راکه از سفره مندهود؟ پس آن مرد گفت: نه از راکه عماد پرسته و در این زمین، حیواناتی هستند که باود روزی خدا را خودمانند. پس آن گفت که: مرداد. به یک دفعه، سفره و آنچه در ای ای او بود، پیچیده و برچیده شد و به هوا رفت.

[سیاحات شیخ بهاءی و برخی نظرات او]

مؤلفان گوشیده معروف در السنة عوام، بلکه خواص، آن است که شیخ مدتی سیاحات کرده و این سخنان به اعتقاد من مقرر به صواب نیست. بلی، شیخ به سفر می‌رفت و آن سفر جهان سال به
طلول إنجاميد ودو سال دشره مصر أعاقت نموه وله هرآهر لذبه خراسان بدانت أمير نيز رثن، وهمجنين أطراف خراسان، نحن بنجب، منظومة إس جرح بلدة جزء سحته ون أن را دركت كشكول ذكر فموده، ولادنทน در عرتشان بود، ار انس، يدفغر، او را له هرآهر أوود وله خراسان رثن، كانه كه در توجهه شيخ حسین، والد ماجد شيخ خواه مذكور غشت. زيدا به اين سياحت، بر ما معلوم نيسن. شيخ دركت كشكول عبارتي مي فريدك كه: أگر بدرم مرا به ديار عجم نمی آورد، هر آييه من امروه زاهد یل زمان بودم، ليكن به عجم آسدم و از اغذية سلاطين و ملوك و اعظام اکل نموه من الیسه إيشان بونديم و با مردان عم معاشرت نموه: پس آن زهد و نتى نوا برایم حاضل نگشت. و در حدیث وارد است که در بعضی از اسفار، صحاب کیار سید ابراه، پیغمبر تاجدار، محتر

به عجب شدنی و آب نبود. پس رسول خدا - صلی اللہ علیه و آلہ وسلم - انشقت سیاست مبارک را بلند کرد: از آن آب خوشگوار بسیار، مانند نهر جاری شد و صحاب و اشخاصی و حویاتی ایمان، از آن آب سیاب گشتند. چون شیخ بهایی این حیثیت را ملاحظه فرمود، گفت‌که: اگر آب از خصطر پیسر رسول خدا پرون آمد، خر آیته من احتمال سحر در آن می دادم؛ لیکن چون از سبیا می‌بارک جریان یافته، لیکن از قطع نموده که او پیغمبر خداست. و این کلام شیخ را از آخوند ملا على نوری، سوال کردن که چه فرق است میان این که آب از سبیا پیغمبر پرون اید و این که از خصطر و پیسر پرآید یا سیب می‌کشد که اول معجزه است و ثانی احتمال سحر دارد. آخوند ملا على نوری، سیب می‌کشد و تأمل کرد. از آن پس گفت‌که: من در این باب هر چه پر دم، چیزی به خیال نباید و شیخ از این کلمات مشکل بسیار دارد.

سید نعمت الله جزایی، در اندور نعمانیه نوشت که: شیخ بهایی را پیکی از علمای عالم‌ه میابحه شد. عالم ستی آن شیخ سوال کرد که: شیخ چرا قبل عثمان را جاجز می دانند؟ این که او از اکثر صحابه است و پیغمبر فرمود که: صحابه را مانند تجربه، هر یک را که افتاد کرده، اینها به‌بابا یابید. شیخ گفت: به همه‌ای حیثیت قتل او را جاجز دانستیم؛ چه کششکدگان او از اصحاب پیغمبر(ص) بودند. چون مرتکب قتل او شدند، یادی که ن جایز بود.


و گویند نمای جمعه به اسفجک، میردامادا ام نمود و روزی سلطان به نمای جمعه آمد و
در بیان احوالات شیخ بهایی (علیه السلام)

مربوط به دیوان دیر کرد. ترسیدند نمای جمعه فوت شود. سلطان به شیخ بهایی امر کرد که نمای جمعه کنید. جوان شیخ مشغول شد و شروع کرد، میر در رسدی و با عصای اشکار کرد که پس بایست. شیخ به عقب رفت و میر، نمای جمعه را ادا کرد. پس تعریف که شیخ در رساله‌نامه و حلوا دارد، بالاترینه به میرداماد است؛ يعني بعضی از گنایتایی که به علمای اهل دین دارد، مرادش میرداماد است. و به نظر این که چنین نیست؛ بلکه شیخ و میر، هر دو عالم و زاهد بودند.

و در زمان شیخ، شخص سنتی در طبقه چند بیت بر شیعه نوشته، حضور وان یکه‌ی غصب فذک، موجب ستبد و قطع و اعیان بر شیخین نیست؛ زیراکه شاید در قیامت در زند خداوند، عذر موجبی داشته باشد. شیخ بهایی در جواب، چند بیتی‌نوشت که بر احتمالی که وقایدی، پس کسانی که ستبد شیخین می‌نمایند، شاید ایشان‌ها را هم عذر مقبول در زند خطرد آفریندگار باشد.

با این که ایستادن ایشان، کالیفیه‌سی رابطه‌های است و اعمال غاصبی فذک، که به‌وجود در حیطه استار است. و منقفین نماده‌ها رساله‌نامه و حلوا می‌نوشتند به سوانح فورحجاز است و آن را در راه‌نمایی ساخته است؛ فذک یا را سوانح فورحجاز نام نهاده‌اند.

[ علل استناد علماء درباره شیخ بهایی ]

و بعضی از علماء، شیخ بهایی را طعن‌زدند و بعضی نسبت تصریف به او دادند. آنچه می‌گفتند اشتیاق ایشان‌شنده، چند چیز است:

اول این که، تجدید تأیید در مسائل برای شیخ روزی نداده، با این که فقه چند دفعه نوشته و تجدید را، حسن اجتهاد مجهول است.

دوام آن که، آن جناب، تکر اشتغال به علم و تعلیم نموده و به سپاه برداخت و بسیاری از عمر را مصرف در استوار می‌نمود.

سیم این که، شیخ کلماتی که گفته، اشعار بر تصور دارد! مناند شعری که در نان و حلوا گفته:

کل مکلف به دش انداخته و نگاههی کار عالم ساخته.

چه مراد از کل مکلف، تعیین‌نامه است که عارض نات قرار گفته و این واقع و وجود است و مقامات آن ظاهر است. و همچنین است اشعار دیگرش و همچنین در آن کتاب مفاتیح الفلالح تفسیر سوره حمد راکرد و در آنجا گفته که: حضرت صادق -علیه السلام- یا امام دیگری ایشان نبود، را بسیار مکرر نمود و آن حضرت، از سبب آن سوال چنین، فرموده‌که: من آنچه آن را گفتم تا آن که آن کلام را از قبیله‌که خدا باشد، شنیدم. بر طبق این شعری است که شیخ محمود شیخ‌سپور در گلشان را گفته:

روآ باشید این از درختی

تا بنجوا، محصول کلام ای در کتاب مفاتیح الفلالح است و این، صریح در وحد و وجود است.
قهارم ابن كه، الشيخ درب كتب خوذه صوفيًا و كسانى را كه كذرب أياح يقينى است، به نهابت
تعظيم اسم بره، أذ أن جمعبه در رسالة سوف سفر حجاز كنه:
يُلَعْفَكُمُ الْمَعْلُوْمَيْنِ وَيُنْزِلُكُمُ الْمَلَأَيْنِ
و جزاءها شكايات ميكن و همجبين در كتاب كشكول در بعض مقامات كنه: قال العارف الرزاني والفاصل الذين
ليش للن أبي، محبى الذين غربلي و غير ذلك من العباب.
پنجم ابن معروف است كه الشيخ بهاني، ابن شرر راگفت: كاكل مشكين به دوش اندائته
الخ. ابن شرر به نظر الشيخ حسين، والد الشيخ بهاني رضى، به بسره عناب كرود او را قرب زد.
مشم أن كه، ابن جناب به بعضي از اعتقادات ضعيفه داشته: مانند ابن كه جنطه كه: مکلَّف اگر
بُذل جهد كن به تحصيل دين، بس خرجى بر او نبتست؛ اگر به مخلوقه به. مخلق در نار
تخواهد برود؛ اگر به خلاف اهل حق باشد. و حال ابن كه، ابن سحن لازم دارد ابن كه علماء
ضلال و روایه كفر، غير مخلص در نار باشند، و وقتی كه شبهه داشته باشد و آن شبهه، مايه
ضلال باشد؛ مانند ابوحنيده و امثال او. تا اینجا نهاب انباء طاغين بر شيخ اسم و حق
ابن كه، ابن وجوه از درجة اعتبار سافظ است و دامن شيخ متوه از لوط ابن مطاعين است. و او
ازهد و افضل و علم و اورع و أثقى اهل زمان برد.
هو جواب از دليل أول ابن كه، تجاه رأي، دالات بر حسن انتهاء مجتهد و قوة تصرف او
من نماید: نه ابن كه عدم تجاه رأي، دالات بر سلب انتهاء، يا دالات بر تصرف أو العياذبالله
نماید. علاوه بر ابن، همان يک انتهاء كه كرده، سراهم انتهاء سایر مجتهدين است. علاوه، كه
کس جميع فیاه أن جناب را دیده و جمع كرده، تا این كه يقين بر عدم تجاه رأي أو نموذج. كه
آن جناب انتهاجيه، كتاب مشوق الشمسي و جبل المتنين و جامع عباسى را نوشته و كه كس
همه رمطاعه نموذج و دیده كه در يک مسئله، در همه جا يک قناع داده. علاوه، استنتاج مسايل
بیشتر از می مسئله و که کس أن فنوا را جمع كرده و دیده كه هیچ یک از فنواي او با هم
اختلاف ندارند. از اینها گذشت، که گنگه است که تجاه رأي، دالات بر حسن انتهاء می كند، بلکه
عدم تجاه رأي، دالات دارد که او در مقام استدلال، نهایه جد و جهاد نموذج که دوباره از آن
انتهاء برهم گردید؛ بلکه مسئله در نرد او پدیده شده. الحاضر، شأن او أجل از این سخنان است
و لذا نا خانم المجتهدين خطاب كردن.
و وما جواب از دليل دوم، أن است كه ابن ابراهيم، بالكلية از درجة اعتبار سافظ است؛ زیرا كه
شيخ، سیاحته نکره و ابن امر غلط مشهور است. بلکه سابقا گذشت كه شيخ، تا به مگه بیشتر
نرفته و به همراه اندمیت تا هر میره. سیاحته دیگر با مالع نگسته. علاوه سیاحته مرجو
فساد شدیده و کفر و فضقت تخوهد برود و لازم نیست كه مؤمنين ياعمال با مجتهدين، روز و شب در
خانة خود باش و تأليف و تصنيف و تدريس كند. مجملاً، اين ايرادر، يكسر از درجة اعتبار سافط
است. شاهد بر اين، كلام معجور نظام اميرالمؤمنين على - عليه السلام - كه مفرغ:
تَفْطَرُ غَنَّ الْأَوَّلِيَّةٍ فِي طَلَبِ الْمُلْمِلٍ
و عَلَامِ وُدُّ وَلَانِيَةٌ مَسْحَبَةٌ
و أم اجواب از ايراد سوف، اين كه از شيخ، كسي مشاقه از اجکا كه شبهته باش و كتب هم كه
دليل نميشود بر فساد عقيدة: زيرا كه كتب حجت نبست، جنان كه در محاواجه شيخ حسن بن
شيخ جعفر نجفي اب علماء عامه، تفصيلى در اين باب ذكر ذكر. علاوه كاک مشککين به دوش
اداخته دخله به وحدت وجود ندارد؛ حجة طريقة شعر اب آن جوهر افتخرا به اين گوئه کلمات را
در اشعار خوشن بیاورندا بازین تلمذ و محسنات شفیعیه گرد و جنان گه غالبًا در اواى قصابه,
ذکري از محجب خیالی می کندن، از این پس به مطلب می روین. جنان كه در فساده. اینم معرق
بالدوی دلی: بقصیده حسین است دال بر مدح امیرالمؤمنين على - عليه السلام - است: ولذا
حضرت رضا - عليه السلام - پیغمبر را در خواب دید و پیغمبر به او فرمود: این قصیده را
حفظ کن و هر که آن را حفظ کند، در قیامت حاکم و حاکم میان او و جهان خواهد بود. بس
باوستی گنگ كه سید امام خمینی، اين قصيدة تشیب كرده و بیان عشق باز خود را به آن
مرأه بیان كرد. پس او زایي بوده و كاک مشکک شيخ نیز از این قبل است. از اینها گذشت كه
سید نعمت الله جزایی گنگه كه: شیخ بهایی، معاشرت با هر فرقه می کرد و باهر ملت و دینی، به
فنوناى طريقة ایشان حركت می نمود. سید گنگه كه: در مصیب با از علماء عامه گنگه كه شیخ
بهایی، از علماء عامه است؛ پس من کتاب منفاح الفلاح را به او اظهر كردم. پس او تعجب كرده
شیخ، در نزد ما خود را یکسر از علماء ما قوار داده. و شیخ چند بیشى در این باب گفته در
قصیدهای كه در دیده حضرت قائم عنبل الله فرجه - گنگه:

و لیست الأداءی إلى سبی الرؤوایی
و صفوة مینی لا يكونوا باکری
و أظهر أنى میلهمن مستغرق
و جذبوا به او ملت میلهمن

و از اینجا، جواب از ایراد پهلوی ظاهر گنگه که مقصود شیخ این که با هو گروه، بر وفق
مذهب ایشان گفتگو کنند، تا کسی پر اکثر تکن. علاآ، نظیر علماء، این است که دار
و دیدن علماء بر آن جوهر یافته است. بلذا علماء عامه را به تعمیر اسم می زنند و بالعكس.
و اما جواب از ایراد پنجم، پس آن است که این کذب محض است و در گچی کسی نشونده و
اژند شیخ حسن در حیات نبود تا یا یکن و یا تأدب نماید. تأدب نیز دلالت بر فساد
عقیده نمی کند؛ چه مقاومه که بیان اصلاح عرفان و خود را در سلك عرفان به حسب ظاهر
واداشت، خلاف قاعدته بوده است و از سبک و طريق فقهات دور بود.
و اما جواب از ایراد شش، پس ممکن است این که گویم که بر ما معلوم نیست که شیخ،
چنین چیزی گفته باشد و بالفعل، کلامی در این باب به نظم نیست. و ثانیاً ما گویم که این
مذهب، موافق قواعد عدلیه و امامیه و مقتضای اطعام است؛ زیرا به بعد از جدید جهیده، به قدر
مقدر رسیدن به آنجا واقع است، اگر معدود باشد، ظلم و تکلیف بمالانطاق لازم می‌آید. و اما
آنچه نقض کرده، به مخالفین و کفار می‌گویم: کلام شیخ، در کریست، نه در صغراء! یعنی اگر
چنین کسی یافته شود، معدود نخواهند بود. اما در صغراء یعنی آیا چنین کسی یافته می‌شود یا
نیه، پس شیخ نفرموده که چنین کسی یافته می‌شود، یعنی آیا قاصر یافته می‌شود یا نه، و اگر
دیدر در این مقام می‌گفت که یافته می‌شود، هر آنی نقض به مخالفین تمام می‌بود، ولکن شیخ
این را نگفت و مقتضای آیه شریفه والذین جاهدوا فینا آنهاهیمِ سبکَنَهُ، دال بر عدم وجود قاصر
است و همچنین آیه شریفه، قطع الله اللی قطع الناس علیه‌ها و همچنین حدیث «کُل مولود
یولدَ علیه ظفرَ الیاسلام، و این‌آواهُ یتَهُدیدَهُ و یَنصَرُهُ و یَمَتَسِحَهُ» و همچنین قاعدته لطف نیز
افتضاتی أو همین است و مخالفین و کفار، مجازده به نحو حیثیت نکردند، با کردندان؛ ولکن از
جهت دنیا چشم از حق پوشاک‌اند. پس ایشان مقصرند، نه قاصر و ثالثاً مسلمانه که شیخ در صغراء
این سخن را گفته باشد، ولکن مسأله از غواصی مسایل و محل خلاف است و قاعدته لطف نیز در
فروع جریان دارد، با اینکه درست نیست؛ پس شیخ در این مسأله، چنین فتواهی داده باشدند،
طعنی بر او وارد نمی‌آید.

[تعظیم علما یکدیگر را]

و شیخ بهایی با میرداماد معاصر بود. و میرداماد می‌فرموده که بعد از من، این عرب‌بچه که شیخ
بهایی باشد، در ایران جلوه خواهد نمود.

گویند که وقتی پای اندازه به شکار رفته بود و میرداماد و شیخ را به همراه برده بود، چون مسافرتی
طی تمدن، یکی از این دو عالیم، در عقب مانده بود و بسیار آشته راه می‌آمد و دیگری پیش
افتده و تند می‌رفت و گاهی اسب تازی می‌نمد. پس سلطان اسپادان می‌انداخته و به نهادان که در
پیش بود، رفته و گفت: آن شخص که عقب مانده از نهایت یستی فطرت است و قابل آن نیست
که اسب خود را براندین و به همراه ما باشند. آن جناب فرمود که عقب ماندین آرایان است که با عالم را یک‌دست و از این جهت
سته می‌آید. پس پادشاه عنوان مربا یا به جانب آنان که در عقب مانده، منعتخ ساخت و گفت:
نمی‌پینی یا بکه در پیش است و اسب می‌دوانند، هیچ وقایع و تمکین ندارد و از هرگز و بر می‌گری
اوست که در پیش می‌رود. آن جناب گفت که: چون در سینه‌ای علیم بسیار است، لذا مربا او
در بیان احوالات شیخ بهایی (علیه السلام)

مبتکر و خوشحال است و نمی‌تواند خودداری کند؛ لذا در جولان آمد و پیش افتاده. پس سلطان، بعداً همیشهی در توفر، و تکریم ایشان کوتاهی نموده. لبی، علماً اگر توصیف و مدعی و تعظیم یکدیگر نکند، هنکه همه ایشان می‌شود. پس لازم است که علماً هنگام حرمت یکدیگر تنها نبند و برای جیشه دنیا، خود را خوار در نزد اینان روزگار نشاندند. همین که با هم درآویختند،

هر دو ضایع و فاسد و متاع ایشان کاست می‌شود.

چنان که معروف است که در عالم می‌همان شخصیتی شدنند. جون یکی پر از حاجت بیرون رفت، صاحب خانه‌ای از دیگری پرسردی که: این رفیق شما، فهم می‌گردد که است؟ این شخص عالم جواب گفت: عقل مقیم می‌فرمایی و خر است؛ باید ادرک اسکس. پس زمانی گذشت. آن که پیرون رفته بود، یاریست که: این رفیق شما، فهم عالمی چگونه است؟ این شخص جواب گفت: رفیقی می‌فرمایی و خر است. صاحب خانه حکم کرد که دو نظر را جو و پر کردند و خر بر می‌آمد. پس از دیدن عالمی، یکی از آن‌ها راگذاشتند. ایشان متعجب شدند که چرا به عوض شام، برای ما چیز اوادرند. پس از صاحب خانه استفسار نمودند. صاحب خانه گفت: من [از] هر یک از شما پرسیدم که فهم رفیق تو چه پای دارد، در جواب گفتند که او خر است و از پرده‌ی‌ان است در جر جو می‌خورید، نه طعام؛ ولی برای شما جو اوادرید. معمولاً خدمت ابتی انسان خوب نیست؛ سبب این که در این ازمنه، اهل دنیا بعضی از پردازشان را به جهت پیشرفت به دین خودشان، مقابل عالمی می‌اندازند و در پردازشان دیگری می‌نمایند. ایشان هم متابعت کردند. غیبت یکدیگر را می‌کنند. اعفاناً الله می‌سوزد انسان و سینات اعمالاً.

[حکایاتی درباره شیخ بهایی]

گریند که سلطان رزمانی روزی به وزن شکار و نفروش از شهر بیرون رفته و شیخ هم، خالقاً در عقب آمده‌مانند. پس ملایمان سلطان، خوکی را صید کردند و به نزد سلطان آوردند. و چون سلطان نظر کرد، دید که بر دنیا آن خوک، نظر چاله، یعنی نظر الله نوشته‌است؛ این نظر چاله است. سلطان تعجب کرد؛ زیرا که معلوم است این کار انسان نیست و لغظ چاله، لغظ طیب پاگیره است به نحوی که بدون وضوح، انسانی نمی‌تواند آن را می‌نموده و آب دهان نجوش است و نجوش نمک‌الذین است؛ پس این چگونه خواهد بود؟ پس سلطان فرستاد از عقب شیخ را مجعل‌الحاضر ساختند و از شیخ استفسار حضر این معلن نموده. شیخ فرستاده‌که: باشد که این حکایات، مؤید که نسبت سید مرادی نقیده، او اجرای مالاحظالی‌الحیات را از نجس‌الذین نمی‌دانند، و مالالحظالی‌الحیات، مانند استخوان و مو و ناخن و امثال آن‌هاست. طبیبی در آن محمدرضا خان بود. گفت: شیخ الأئمّ ابوعلی بن سیستانی دانشی را داخل مالالحظالی‌الحیات نمی‌داند و می‌گوید که
في حياة آخر، الشيخ فروموند: بعد أن كان يحتار في الأمر - عليهم السلام - وارداً شده
باستخدامه الداخلي في التحولات الحياتية، ليس بحترامه، بل بحكمة صادقة وشفاهة يустройствونه. يкурر
طيب، فعلى وحده، يجعد وراء حركة داية وعكيد. يعني مقال سريزش وتشير بهه
إبتسامات همس نورماند وجمود بخير المهايند. الشيخ أفصل أن طيبرن غضب شدة، فرومود: ما
في ابن من مقال إيراني إلىً ابن سينات كه مزغق. أن خلاقية الن بلا. طيب غفت ك: أن، حين اترك
است؟! شيخ فروموند: بسرستينا في نفاذ بحث أن قانون كفته است كه هيبج لاستحوانات في حيوان و
أبسانن، حيات من أجل حلول نكره استي وابن كلام سالبة كليه استي. و في جاز بدوغفته است ك: 
بعض استحواناته حيات من أجل حلول كرده وآن دنادن استي وابن قضية موجبة جزيئه استي و
موجبة جزيئه، تقضي سالبة كليه استي; ابن يكن دو كلام قانون، مناقضه دنادن. طيب غفت كه 
لا بد كه من به كتاب قانون رجوع كن، الت حل ابن مشكل كرد باشم. شيخ فرومود: برو وغزاز
مروتة رجوع كن كه كردة تنو نفع ندار ك
جويند ك، بس ذ رجوع شيخ من أجل علوم غربه شد و به صفاي ناس، أموري اوز
صدام من شد و تصرفاتي مينود. بس قاسم نامي، خدمت شيخ رسيد و آنچه تصرفاتي كه شيخ
ارروي صفاي نفس مينود، قاسمهم اظهار أنها مكرو. شيخ من ابن معيشي بس ناجب: شد.
قاسم عرض كرد ك: شما خار مور نعج، مداريد زيرا آنجه شما مكر. حقيقته و از صفاي
نافس استي و آنجه من كرت، همه من از منهر و شعبه و جثم نداني است. شيخ فرومود ك:
اكتون كه حال ابن منوال استي، بس آنها ا يا شايي مغردون و الاعتيادى كه آنها را در كتاب
نورشتا باشي، با قلم اسوار بنس; يعني به خطوط غريبه كه غير أهل نوانت، اداك كرد; ته شبيه
ابن مور، باعث ازدياد فسوق مي شود. بس قاسم كناي نورشت و ابن اسوار را به خطوط غريبه
نورشت و ابن كتاب في السنة في اصابع معروف است به اسوار قاسي.

اضاهاً غويند ك، بكي من شاكر و شيخ، استبدا نموده كه او سمحة خفا را تعليم كن. و سومرة
خفا، زمان است كه هركس به جويني كشي، كسي او را نمي بينه. شيخ انتهاز من ابن عنيه نموذ.
بس از اصبر زياز، شيخ سمحة خفا را به او تعليم كرد و لكن سفارش بسبر به او نمود كه در
اختفائية كردوش و كاري نكدن كه متضمن مفسداتي از مفاسد بشود. بس جند روذر. غنست.
روزيا بادش، به طعام خوردن مشغول شد، نااهاه ديك از يك طرف خوان، تتمتهم ما هو ماه
و هكذا خورش و قيزويا دير ككحم ك، كم شايد; ماندنن أن كمي ديكر نشسته باشد، هذا
بخوردن. سلطان حيان نمانه و جند روز مثلاً خندن كه اتفاق من اتفان. ادشابه كيفيت را به
شيخ معرس دانتش. شيخ هنمود كه اين كار صاحب سرمجة خفاشت. بس شيخ فرومود ك: اين
دفعه به به طعام خوردن مشغول شد، به عذر أن انشاد من مجلس خوخته، بعد از برون ورفن;
حكم ك كه به خانه را ببندهن و از روزنه قدر كاه در آخر خانه ريزن و آتسي به آن أفكتن كه دود
در بیان احوالات شیخ بهایی (علیه السلام)

بلند سر به دیوانی در یک مکان کرده، شخصی در آنجا خوابیده بود. بودن آن که آسیب به او برساند او یا هو آن متفاوت فراهم کرده، چون چنین کرده، دیده بوده که او انگیزه در آنجا نشسته‌است زیرا او درخت دود به جنگ او وکله آمده و سرمه از چنین شسته شده. پس او را با دیدن کرده، و نذر شیخ بردن. پس شیخ به او تغییر خرموده و او را از این عمل بوده داده بهداهنکن.

معروف است که حصار صحن نجف، از طراحی شیخ بهایی است. و به علیه قرار داده است که حجاری که در اطراف صحنش واقع شده، مقبول با کوکی است که آن ستاره، مربی علمی است از علم؛ چنان که اگر طالب علم رياضی، در حجاری که مانند با کوکی است که مربی علم رياضی است. منزل کند، به ژیوری توقیف از برای او حاصل می‌شود انشاء الله. و دیگر آن که در هر فصل از فصول سال، چون آفتاب به زیب طیور پرسته، اول ظهر است، و این هر دو از غزای است.

و ولادت شیخ بهایی، در شهر سبکبک واقع شد در وقت غروب روز پنجشنبه هفدهم محرم ساله سنته‌نوسان و پنجا و سه و وقت‌ان فاضل نادر وزنگر در دوادوهم شهر شوال از سنه یک هزار و سی و یک پس عمر مبارک او هفتاد و هشت سال تقریباً می‌شد.

[تأثیرات شیخ بهایی]

و آن برگویار را تأثیرات رفیقی دقیق است که همه آنها در نهایت فسحت و بلافاصله و جزالت و سلامت و براعت و متانه است؛ از آن جمله: کتاب جامع عباسی که متشکل بر فتاوی است با فروع بی اندازه و آن را برای شاعر عباس تأثیر کرد، و چون عیادت‌ها را انجام داد به جوار رحمت ایزدی پیوست، پس به امر سلطان، یکی از تلامذه‌ش شیخ، آن را انجام داد و کتاب را به دام نمود.

حق که آن کتاب، قابل بر کتاب از اتیاب است و منفی برای مبتدی و متوجه و محتیه از طلاب است. و کتاب زیده در علم اصول که به عبارت مختصری با نهایت محسات نوشته و حواشی منه بر آن زیده که علی حده در یک مجله مدوون گشته. و محقق جواد کاظمی که از شاگردان شیخ است، بر زیده شرحی نوشته. و کتاب متفاوت الفلاح که در ادبیات واردی منازل بیانی لغات و بعضی از علماء بر آن شرحی نوشته‌اند. و آقا جمال خواستاری، ار ایفاس کرده و خود هم تصرفاتی کرد. و این قطع مولف کتاب را بر مفتاح الفلاح حواشی غير مدوون است.

و رساله خمس استان شوره‌های در طراح و صبر و صمیم و رازات و حج و بعضی از علما و بر آن شرحی است. و رساله در علم درابر میما با ویژه به و این قطع مولف کتاب را بر آن شرحی است مفصّل، در پی مجلّه با دفاعی بسیار. و رساله در لغز زیده که اسم زیده را به لغز درآورده و احماد نحو راجماتی در آن مندرج ساخته. و این قطع مولف کتاب، شرحی منفی بر آن نوشته‌ان. و رساله تشريح الانفلاک در علم میان‌آید. و این قطع را بر آن حواشی غير مدوون است و حواشی منه
فرق العلماء

يا تقريع الآفاق كه مدون است و رسالة در قلبه و رساله اسطروالاب كه به زبان فارسي است و خلاصه الحساب في علم حساب و أي تقريع مؤلف كتاب شريحه بر آن نوشتهام و لى تمام نيسات و أيضاً حاوشي غير مدونه بر هامشي آن كتاب نوشتهام و كتاب كشكول كه مشتمل بر مجالس متعده است و از هر جري دار ذكر كره است از

عهاد و معلق و تفسير و اشعار و قصاید و مطالبات و حکایات و احاديث و لى نسخه صحیح از كشكول ناباب است و كتاب محلات كه آن تز كشكول است و حديثة فلاحته كه در شرح واحد رؤية هلال كه در صفحه كامل مذكور است و كتاب أربعين كه جهل حداث در آن باشد ذكر شده و بيامات آن احاديث نموذج و آن خانون رضي الله عنه بر آن شرح فارسي نوشته و بسيار شرح خواي است و سبب تأليف أربعين كه است كه در حداث وارد است جزي كه قريب به اي مقصود است كه هو كه جهل حداث فوا يكيرد كه به كار است بينعبر (مص) آدم كله آن جهل حداث برده مي شود ميان آن نقص و آتش دقت ندر روز قيمت ود قانونه كر علماء أربعين كن نشئت مي شنيد ود شيخ بهائي و آخوند مي موحدين باقر و مجلسي و ماندن ايشان و كتاب حيل الممنين في علم فقه و بيون نماد مقرب طهارت و صلاته و كتاب عربة الوعي في تفسير فوق و بيون نماد آن كن كتاب مقرب نفسه فاتحة الكتاب و كتاب بر شرح عضدي بر مختصر أصول و رسالة مواريث و رسالة في ذبايح أهل كتاب و رساله صامته كه آن را برای برادرزاده خود شيخ عبد الصمد نوشته و شيخ يوسف فغتهم كه

از يبای برادر خوز عبد الصمد نوشته و اين خيط است بلله شيخ عبد الصمد برادرزاده آن جناب است و بدهيا خيط شيخ يوسف از آن يبای باشد كه شيخ في ديبيا صمديه مي فوده كه اين رساله را برای برادر اعز شيخ عبد الصمد نوشتهام و شايده شيخ يوسف نيز برادر برادرزاده كه تصد كره ابتد و بر صديقه شروح بسيار نموداندن آن جمله اين تقريع مؤلف كتاب شريقي فارسي بر آن نوشتهام مشتمل بر ذكر الله وافق و ديئد عليخان كه حاكم ششير و درفول و هويز بود در زمان شاه سلطان حسین دو شرح بر آن نوشته: صغير و كبير شریت مشتمل بر نقش الفاقت و ذكر استدلل و تحقيق حال و شرح صغير شير خلاي از فقت نيس و مشتمل بر الغاز نحوه بسيار است و ديئد عليخان حاكم بود بر شجاعت و تعمؤت و فضيله و جامعيت و اجازه از علماء تز دارد و اجداشهم فضل بودن دنآن كتاب صاحب كرامت برد و سيدي نعمت الله جزایي الفوهة كه در وقتنه به خدمتي أر سيدم ديدم محاكن مباشره سفيد است و بر سيد كه شم محسن شريف را خضاب نحووديود كه من خوأمته كه تفسيري بر ترآن نوشته باشم به كلام خدا استخاره نمودم اين آي آمده و بذل له عينته تاز قمي و خضران ماه دانستم كه اجمل نزديك است و شروع به تفسير مختصر نمودم ترك خضاب كردم تا بريش سفيد خدا
را ملاقات تمايل. يس باب ام يك سال، أن يزغوران، عالما فاني ردا وداع نموه. و اين از غرافي
كرايب كرامات است. و سييد عليخان را شرحى است بر صحيحة كامله في نهايت دقت ومتانه.
و از جمله تأليفات خليفة بهائي، حاشيهه أست بر مز لا حضر، العقيقه ك تمام نيس. وكتاب
تهذيب در نحو، وكتاب بحالة الحساب وتوشيح المقاسديد في كتابه سنه. و كتاب مسال شيخ
صالح جزبرى وأد مشاكي دو مسأله أست. و كتابه مسالة ديمج كه نهابت مستحمسن و
مرغوب أست در مصدق كتب و جواب مسال مدنات. و شرح فرايض نصريه كه ك اموفق
طوسي أست و تمام نيس. و رسالة أعظم جبال به سوى نجتر و تفسير موسم به
عين الحيات و كتاب مشرق الشمسيين در فيه و منظر، أن كتاب در زغور من أست. و رسالة كنز و
رسالة استطاعت كه عزيز أست. و شرح صحيفه كامله ك مسبا به حقائق الصالحين است. و
حاشيه مفصل بر تفسير قاضي بجاوي ك تامانم أست. و شرح بر تفسير قاضي و حاشيه مطول
ك تامانم كنز. و رسالة دم معرفه قبل و رسالة سوات سفر حجاز ك معرفه أست به نان و
حلوه ونظمه أست. و حواشي كناف و حاشية خلاصه في علم رحال و شرح رسالة التفاعليه شيخ
حسن صاحب معالم و حاشية تواعد شهده في رساله فصر و تفسير سفر و رساله في بيان
اين كه، نواب ساي كواكب، مستفاد از همس باشند. و رساله في حل اشكال عطاره در قمر. و
رساله در أنكيم سجود تلالر و رساله در استجاب سوبر و وجويش و شرح شرح رومي بر
ملخص كه آن را دحديقه هلالية ذكر فرهوده أست. رحمة الله تعالى عليه.
د. در بیان احوالات شیخ حسین بن عبدالضیم بن محمد

شیخ عزالدین حسین بن عبدالضیم محمد حارثی همدانی جمعی، عالی محقق مدقق مرثیه، مستند عمد ارجن سنا و محل اعتماد مشایخ امجد انجاد و نسبت آن جناب به حارث همدانی آنگا در ترجمه خلف با شرف این پژوهار، شیخ بهایی، مزکور گردید. و او از تغییرات جمعی است و پیشتاز در نیز شهید ثانی تمدید کرده. و شهید ثانی، در اجازه شیخ حسین که اجازه طولانی منفعت است نسیم که سویی می‌کنند، مزکور گردید، اما در راه خدا از مختار در اخوت است و مختار در دین و ترقی باید از پیشی تقابل به سوی اوج یافته، شیخ عالم اوحد، صاحب نفس طاهره زیبایی و هم‌بادهه علیه و اخلاق زاهره آنسیه، بازوى اسلام و مسلمین و عزه دنیا و دین، حسین بن شیخ صالح عالم تلق. خلاصة اخوان، شیخ عبدالضیم بن شیخ امام شمسالدین محمد، مشهور به جمعی حارث همدانی، سعید کند خدا او را نگونسا بکند دشمن و زند او را تا آخر اجازه. و شیخ محدث محمد بن حسن حریمی در کتاب امل الامل در ترجمه این پژوهار، مزکور گردید: "عالم ماهر محقق مدقق مربوط جمعی ادبی منشی عظیم الثانی جليل القدر، ثقة تناهی از فضلای تلاش‌های شیخ مسا شهید ثانی است. و چنین کتاب از تأثیرات افست: کتاب چهل حديث و رساله در دو بر اهل وسواسه که آن را عهد حسینی نام نهاده و حاشیه ارشاد و رسالت هنگه اهلایمان در قبیله عراق علم و خراسان و در آن رسالت، رهبر شیخ علی بن عبدالعالی کرکی کرده؛ که شیخ علی، اشکان را امر کرد که جدید را بر مینا دو کتف قرار دهنده و تغییر داد محارب بسیاری را با آن پس لازم آمد انحراف اشکان از جنوب به سوی مغرب به انحراف بسیاری، و سفر به سوی خراسان کرده و می‌کته در هرارت ماند و در آنجا شیخ‌الاسلام بود پس به سوی بحرین آمد و در آنجا رحلت کرده، و عمر او شست و شست بود. تا اینجا کلام امل الامل بود."
يراجع مرجع كردي، به بحريين أمد و علماء بحريين، از آمدنش مسروق شدن. برای علماء بحريين، مجوع درمی بود که از آن جمع می‌شدند.

و از آن جمله، قضایای بحريين، شيخ داود ب ریسفان بود. وی در علم جدی، به طولایی بود. و میان او و علماء بحريين، مناقشی بود که موجب آن شده بود که در آن مجوع حضور نمی‌یافت. و چون قدم شيخ حسین را شهیدند، علماء بحريين به نزد شيخ داود فرستادند که در آن مجوع حاضر گردد؛ چنان که در سابقه آیام حاضر می‌شد. پس چنان اتفاق افتاد که نیزخ حسین حاضر شد. پس او را دیدند کردند و تعظیم نمودند؛ به نحوی که سراوان آن جنبت بود. و چون شيخ حسین شهید که علماء آن سامان جنين مجوعی دارند، شيخ روزی در آن مجوع حاضر شد و در آن وقت در آن مجوع کسی نبود که در مرتبه شيخ حسین باشد؛ بلکه او فائق بر افراد بود. پس شروع در منازعه نمود؛ چنان که دیدن علماء در همین اصفا جنين است. و شيخ داود به منازعة شيخ حسین مبادرت کرد؛ با آن که او را نبود که این شيخ حسین؛ مباشه.

و مشاجره نماید. پس چون مجلس منقضی گشت و شيخ رفت، پس این دو بیت نوشته:

لا فی زمانان قدیمین، لا فی زمانان جدیدین
لیست فی قدیمی دین، لیست فی جدیدین
یا آنان یا اینان
لیست تغلق می‌نن
یا اینان یا آنان
لیست تغلق می‌نن

و شيخ حسین، در بحريين آن قدر ااقتام داشت تا در آنجا وفات یافت. و تقریب در قربة مصلًا از بحريين است و پسرخ شيخ بهایی، برای او مرتبه گفت. و صاحب معالم و شهاب، از این بزرگ‌تر از اهژه دانستند. و وفات شيخ حسین، در هشتم شهر ربيع الأول از شهرسته نهصد و هشتبانچه چهارم زهرت بود. و ولادشت در شهر فرحه شهر حرم الحرام سه‌می نهصد و دوازده از هجرت است. و در کتاب لولؤم بعد از ذکر این دو تاریخ، گفته که: بنابراین عمرش، شنید و یک جن و سه ما، و جند روز خواهد. [یروز] در آنجا کلام لولؤم بود. لیکن مخفی نیست که اگر تاریخ ولادت و وفات ندین نحوه باشند که ذکر شد؛ پس عمر مبارکش، هفته و در سال، شنیده بود؛ نه آن چیزی که صاحب لولؤم فرموده است. رحمه الله علیه.

در بيان احوالات شيخ حسين بن عبد القادس بن محمد